مطالعات ادبیات تطبیقی، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۹۵؛ صص ۲۷-۴۳

تحلیل تطبیقی فراقیه در اشعار عربی و فارسی

نسرین زرگرزاده دزفولی *
عباس ماهیار **
احمد ذاکری ***

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲
تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲

چکیده

با تطبیق فراقیه‌های فارسی و عربی می‌توان به وجوه مشترک آن‌ها، از لحاظ لفظ و مضمون، پی برد. شاعران فارسی‌زبان برخی مضامین شعری خود را از اشعار عربی قبل و بعد از اسلام، از جمله معلقات سبعه، قصاید متنبی و ... گرفته‌اند. در این مقاله ابتدا دو قصیده عربی، یکی معلقه *امرؤالقیس*، مربوط به قبل از اسلام و دیگری قصیده برده *بوصیری*، از اشعار دوره بعد از اسلام، تحلیل شده است؛ سپس با تحلیل معنایی چند قصیده و غزل فراقی فارسی، از شاعران ادوار مختلف، به مقایسه و تطبیق فراقیه‌های دو زبان و تأثیرپذیری آن‌ها از هم پرداخته شده است. با این مقایسه، می‌توان دریافت که بسامد برخی واژه‌ها و مضامین، در اشعار فراقی عربی و فارسی پرکاربردتر است. از آن جمله می‌توان به واژه‌ها و تصاویری چون یار، دیار، ساربان، محمل، شتر،کاروان، وادی، اشک، آه، منزل، گریه بر خرابه و ... اشاره کرد.

کلیدواژگان: فراق، امرؤالقیس، بوصیری، امیرمعزی، سعدی، تطبیقی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. Nzd1390@yahoo.com
** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران(استاد تمام).
*** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران(دانشیار).
Ahmad.zakeri94@gmail.com
نویسنده مسئول: نسرین زرگرزاده دزفولی

مقدمه

اشعار غنایی با احساس و عوالم روحانی آدمی ارتباط مستقیم دارد. درجه شدید احساسات بشر به هنگام عاشقی و تعلق خاطر به وجود می‌آید، تمامی شاعران ما در تغزلات و سخنان عاشقانه به شرح و توصیف دلبستگی و بیان رموز مهجوری و مشتاقی پرداخته‌اند. عشق در ادب غنایی از دو جان‌مایه اصلی وصال و فراق برخوردار است و البته از این دو، فراق در اشعار غنایی پررنگ‌تر می‌نماید. از آنجا که معمولاً عاشق و یا شاعر عاشق‌پیشه خوش دارد در فراق، ناله‌هایش سر به فلک کشد تا هم‌دردی دیگران و به‌خصوص یار مهجور را جلب کند اما در مستی از می ناب وصال، "ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش می‌کند" و غیرت، او را از وصف آن شور و حال سرشار باز می‌دارد. از طرفی اساساً غم و نامرادی با مزاج آدمی آشناتر و عده ناکامان بلاکش از شادکامان واصل، به مراتب بیش‌تر است(صورتگر،۱۳۸۴: ۷۷). بنابراین شاعر به دنبال جذب مخاطب بیش‌تر، موضوع عام‌تر را انتخاب می‌کند و شرح و بسط می‌دهد.

گستره و نوع بیان فراق نیز وسیع است. علاوه بر شرح فراق یار که بیش‌ترین سیطره را بر شعر غنایی دارد، دوری از دیار، فرزند، پدر و مادر، خانواده، دوستان و ممدوحان نیز موضوع شکوه شاعران بوده است. طبعاً درجه و نوع مویه شاعر از این فراق‌ها با هم متفاوت است. بیان شاعر در شرح درد مهجوری از معشوق مذکر یا مؤنث نیز بسیار متفاوت است و در دوره‌های تاریخی مختلف تغییر کرده است. شاعر گاه از فراق همدمی از جنس خود، نالان است و گاه لهیب آتش عشق همدم و نیمه گمشده او، سر به فلک می‌کشد(ر.ک. شمیسا،۱۳۸۱: ۱۵-۱۰). فراقیه‌ها در قالب‌های کوتاه و بلند مختلف، از جمله «مثنوی»(به‌خصوص در ده نامه‌ها)، قصیده، غزل، قطعه، ترجیع‌بند، مسمط، رباعی و ... سروده شده‌اند.

دکتر یحیی معروف در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی غم فراق در غزلیات سعدی و شاب الظریف» نمونه‌های گوناگون فراق را در ادبیات فارسی و عربی، به طور معمول از زبان شاعر مهجور، سه نوع می‌داند: ۱)بیان محاسن فراق، ۲)شکوه از فراق، ۳)وصف دوران سخت فراق و عناصر تصویرساز آن(معروف و حاتمی،۱۳۹۲: ۲۶۱). بر این اساس، در مقاله حاضر نیز، بیش‌تر عناصر تصویرساز فراق، تحلیل و بررسی شده است.

با بررسی و نگاهی به فراقیه‌های فارسی و عربی، می‌توان بـه وجـوه مشـترکی از نظـر لفظ، تصویر و مضمون بین آن‌ها پی برد. شاعران فارسی زبان برخی مضامین شعر خود را از اشعار عرب، از جمله معلقات سبعه گرفته‌اند. در این مقاله، ابتدا به تحلیـل دو قصـیده عربی، یکی مربوط به دوره قبل از اسلام معلقه *امرؤالقیس*، و دیگری از اشعار دوره بعد از اسلام قصیده برده *بوصیری* پرداخته شده است؛ سپس با تحلیل معنـایی چنـد قصـیده و غزل فارسی، از شاعران دوره‌های مختلف و اسـتخراج واژگـانی کـه بیـانگر هجـر و فـراق هستند، زمینه بررسی و مقایسه فراقیه‌های فارسـی و عربـی و تأثیرپـذیری آن‌هـا از هـم فراهم شده است. با مقایسه فراقیه‌هـا در ایـن مقالـه و بررسـی واژگـان مشـترک آن‌هـا، می‌توان دریافـت کـه بسـامد برخـی واژه‌هـا و مضـامین، در اشـعار فراقـی بسـیار بـالا و پرکاربردتر است و از آن جمله می‌توان به واژه‌های یـار، سـاربان، محمـل، شـتر، کـاروان، وادی، اشک، آه، آتش، و منزل اشاره کرد.

پیشینه پژوهش

در زمینه مضامین تغزلی و اساسی‌ترین موضوعات آن، وصال و فـراق، مطالـب فـراوان نوشته شده است و پژوهشگران بسیاری به آن پرداخته‌اند؛ اما در زمینه ادبیات تطبیقی و به‌خصوص «تحلیل تطبیقی فراقیه در اشعار عربی و فارسی» کم‌تر کار شده است. صـرف نظر از آثار و مقالات متعددی که به بررسی اشعار بزرگان ادب فارسی و عربی پرداخته‌اند، در رابطه با موضوع فراق، می‌توان به آثار زیر اشاره نمود:

۱) مقاله‌ای از خانم *زهرا علافها*، با عنوان «نمودهای گوناگون سـوز و هجـران در ادب غنایی» چاپ شده در فصلنامه «زبان و ادب پارسی» دانشگاه علامـه طباطبـایی، کـه بـه بررسی تصویر هجر در بعضی اشعار فارسی سبک عراقی پرداخته است.

۲) مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی غم فراق در غزلیات سـعدی و شـاب الظریـف» تألیف *دکتر یحیـی معـروف*، دانشـیار دانشـگاه رازی کرمانشـاه و خـانم *پـروین حـاتمی* کارشناس ارشد زبان و ادبیـات عـرب دانشـگاه رازی کرمانشـاه کـه در نشـریه «ادبیـات تطبیقی»(علمی- پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بـاهنر کرمـان، سال ۵، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، چاپ شده است. در این مقاله "غـم فـراق" در

غزلیات *سعدی* و *شاب الظریف* بررسی شده است. بررسی و تحلیل محتوایی نمونه اشعاری از عربی و فارسی در مقاله حاضر کاری تازه است و نگارنده سعی دارد با استخراج مضامین و تصاویر مشترک برخی اشعار عربی و فارسی، به تأثیرپذیری آن‌ها از هم اشاره کند.

فرضیه: با بررسی فراقیه‌ها در برخی اشعار غنایی فارسی و عربی و تحلیل تطبیقی آن‌ها، می‌توان به تصاویر و مضامین مشترک که ناشی از تأثیر متقابل این دو زبان است پی برد.

سرآغاز

شاعران قصیده‌پرداز عرب از جمله *امرؤالقیس* در معلقات سبعه، سرآغاز قصیده‌های خود را با یادآوری خاطرات مختلف خود از بادیه‌نشینی‌ها سروده‌اند. در این مقاله ما به مقایسه چند شاهد مثال از شعر دو شاعر عرب(*امرؤالقیس* قبل از اسلام و *بوصیری* بعد از اسلام) و چند شاعر فارسی زبان، از دوره‌های مختلف شعری می‌پردازیم.

امرؤالقیس در چکامه هشتاد و یک بیتی خود که در بحر طویل است، ابتدا به یاد همسفران خود در چهار وادی "دخول، حومل، توضح و مقراه" می‌افتد و آن‌ها را یادآوری می‌کند و به یاد آبادانی‌ها و خاطرات گذشته و دوستان و یاران خود گریه و مویه سر می‌دهد و دیوانه‌وار به یاد معشوقه خود و خاطرات خوش روزگار گذشته، ناله سر می‌دهد.

اکنون چند بیت از این قصیده طولانی را جهت مقایسه با اشعار فارسی تحلیل می‌کنیم. مضامین و ترکیبات این قصیده در بسیاری از آثار فارسی، مستقیم و یا به تلمیح و تلویح به کار رفته است:

قِفا نَبکِ من ذکری حبیبٍ ومنزلِ بسقطِ اللوی بین الدخولِ فحومَلِ
فتوضحَ فالمقراةِ لم یعفُ رسمُها لما نَسَجَتها من جنوب وشَمألِ

شاعر می‌گوید: همسفران بایستید تا به یاد یاری گریه کنیم که منزل او در ریگزاری باریک و کج، واقع در بین این چهار محل(دخول، حومل، توضح و مقراه) بوده و هنوز آثارش باقی است. زیرا اختلاف جهت وزیدن بادها، مانع از محو شدن آن آثار شده است؛ چون اگر یکی از این دو باد گرد غباری بر آن آثار پاشیده و آن را پوشانده، باد دیگر آن

گرد را با وزش خود جارو زده و پاک کرده است، و یا مراد این است که آثار آن منزل، بـه واسطه دمیدن و وزیدن این دو باد از بین رفته ولی آثار عشق یار دلدار هم‌چنان در دل و جان باقی و پابرجاست و معنی سوم این است که آثار منزل فقط در اثر وزیدن بادها محو نشده، بلکه عوامل دیگر مانند باران مداوم و مرور زمان نیز دخالت داشته است و هر سـه معنی را *ابوبکر انباری* ذکر کرده است(ترجانی زاده، ۱۳۹۰: ۱۶ و ۱۷).

تری بعَرَ الارامِ فی عَرَصـاتِها وَقیعانِهـا کَأَنَّـهُ حَـبُّ فُلفُـلِ

دار و دیار که یک وقت آباد و شاد بود اکنون خالی و خرابـه و مسـکن آهـوان سـفید شده و پشکل آن‌ها را که مانند فلفل پراکنده است، در جلو آن منزل‌ها خواهی دید.

کَـأنی غَـداةَ اَلبَـینِ یَـومِ تَحَمَّلُـوا لَدی سَمُراتِ الحَـیِّ نـاقِفُ حنظـلِ

وُقُوفاً بهـا صَـحبی علـیَّ مطـیَّهُم یقولـونَ لا تهلِـک اَسَـیً وتجمَّـلِ

در چاشتگاه روز جدایی از یار که کوچ می‌کرد، نزد درخت‌های سمره قبیلـه همچـون شکافنده حنظل، گریان و حیران بودم؛ در حالی که رفقا و همراهانم شتران مرکوب خـود را بالای سر من نگه داشته بودند و مرا دلداری مـی‌دادنـد و مـی‌گفتنـد از غصـه خـود را هلاک مکن و شکیبا باش.

وَ انَّ شِـفائی عَبِـرةً مهراقـةً فهَل عِندَ رسمٍ دارِسٍ من معوَّلِ

دوای درد من، اشکِ ریزانم است ولی آیا بر آثار از بین رفته، چـه جـای گریـه و زاری است و در اینگونه مواقع آیا بر اشک و گریه می توان اعتماد کرد و امید خلاصی داشت؟

کَدَأبِکَ مِن أمِّ الحُـوَیرِثِ قبلَهـا وَجارَتِهـا اُمِّ الرَّبـابِ بِمَأسَـلِ

اذا قامَتا تَضَوَّعَ المِسـکُ منهُمـا نسیمَ الصَّبا جـاءَت بِرَیَّـا القَرَنفُـل

حال و عادت تو در عشق این محبوبه تازه، از حیث ناکامی و دوری و مهجـوری، مثـل عادت توست در عشق آن دو معشوقه‌ای که در زیبایی و داشتن عطر و عبیر چنان بودنـد که وقتی برمی‌خاستند بوی خوش آنان، مثل نسیم صبا که بوی میخک را منتشـر سـازد، پراکنده می‌شد.

فَفاضَت دُمُوعُ العَینِ مِنـی صـبابةً علی النَّحرِ حتّی بَل دمعی محملِی

- از شدت شوق و حدّت عشق آن دو بانوی نام‌برده، اشک‌های چشـمم بـر سـینه‌ام جاری شد تا حدی که بند شمشیرم را تر کرد(همان: ۲۱-۱۸).

شاعر به یاد روزهای خوش خود بر جای جای منازل و خاطرات خوش خود با معشوقه‌اش مویه سر می‌دهد.

در این ابیات ترکیبات و واژگانی چون منزل، نبک، ذکری، حبیب، رسم(آثار باقی‌مانده منزل مانند خاکستر و...)، بعر(پِهِن)، تری، آرام، عرصات، قیعان(ج قاع : زمین هموار)، بین(به معنی وصال و فراق آمده که در این جا جدایی مراد است)، تحملوا(رحلت کردند و به سفر رفتند)، صحب(ج صاحب است مانند اصحاب)، مطی(ج مطیه به معنی مرکب و حیوان سواری)، اسی(شدت حزن)، معول(جای گریستن یا محل اعتماد)، مهراقه(در اصل اهراق و اراق است: ریخته شده)، ریا(بوی خوش)، قرنقل(میخک)، دموع العین(اشک چشم)، محمل و ... قابل توجه است که همه حکایت از دوری از منزل یار، گریه و ناله از هجر، یاد یار، معشوق، محمل، شتر، آتش، خاکستر، وادی و ... دارند.

این تصاویر و مضامین را می‌توان در شعر امیرمعزی نیشابوری نیز یافت. بیش‌تر اشعار معزّی قصیده و غزل مدحی و توصیفی است. ماهیت عمده شعر *مُعزّی* سادگی آن است. وی معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلف ادا می‌کند. در اشعار عاشقانه وی برخی اصطلاحات و مضامین مشترک با اشعار عربی دیده می‌شود. به عنوان نمونه چند بیت از قصیده معروف وی با مطلع زیر می‌آید:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من — تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پرخون کنم خاک دمن گلگون کنم — اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی — وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی — بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن
از خیمه تا سُعدی بشد وز حجره تا سَلمی بشد — وز حجله تا لیلی بشد گویی بشد جانم ز تن
نتوان گذشت از منزلی کانجا نیفتد مشکلی — از قصه سنگین دلی نوشین لبی سیمین ذقن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان — گرگ روبه را مکان شد کوف و کرکس را وطن
ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر — سنگ است بر جای گهر خارست بر جای سمن
کاخی که دیدم چون ارم خرم‌تر از روی صنم — دیوار او بینم به خَم مانند ده پشت شمن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون — دیّار کی گردد کنون گرد دیار یار من

(امیر معزی،۱۳۸۵، قصیده ۳۸۱: ۵۲۴-۵۲۶)

در این قصیده، شاعر با استفاده از واژگان کلیدی چون ساربان، منزل، دیار، یار، زاری، ربع، اطلال، دمن، دل پر خون، خاک دمن، گلگون، جیحون، آب چشم، روی یار،

سروسهی، رطل، جام، چنگ و نای، آواز زاغ و زغن، دلستان، دوستان، بوستان، خیمه و غیره، همانند شاعران عرب - که نمونه‌ای از شعر آن‌ها، در ابتدای این گفتار از نظر گذشت – به شکوه از دوری و فراق یار، ناله سر می‌دهد؛ اگرچه وی در این قصیده به مدح *شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی مستوفی* یکی از درباریان *سلطان سنجر سلجوقی* می‌پردازد، اما تقلید آشکار وی از *امرؤالقیس*، شاعر عرب، با توجه به اشتراک واژگان و مضامین اشعار، کاملاً مشهود است.

شاعر ساربان را مخاطب خود قرار داده است و از او می‌خواهد در دیار یار او منزل کند تا او بر آثار برجامانده از اقامتگاه دوست(ربع: جای فرود آمدن، خانه. اطلال: ج طلل: آنچه از عمارت و بنا بر جا مانده باشد. دمن: دشت و صحرا) که لابد برایش خاطره آفرین است و حس نوستالژی او را بر می‌انگیزد زاری کند.

در آنجا وقتی می‌بیند جایگاه آن دلربا که زمانی با دوستان خود در بوستان بوده، اکنون جایگاه و وطن دد و دام شده است و سنگ فراق، جای گوهر دوست و ابر تاریک هجر، جای ماهِ چهره یار را گرفته است، خار به جای گل یاسمن نشسته و شهد و شکر وصال، به زهر دوری بدل شده است، اشکش جیحون می‌شود.

او دیوار کاخی را که قبلاً چون باغ ارم زیبا و شاداب‌تر از روی زیبارویان دیده است، اکنون چون کمر بت‌پرستان خمیده و واژگون و ویران می‌بیند. آنجا بر خلاف سابق سوت و کور است و هیچ دیّاری گرد این دیار نمی‌گردد.

چنین فضای دلگیری بر دیگر ابیات این قصیده، هم‌چنان حاکم است تا اینکه به مدح *شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی مستوفی* می‌رسد و بالأخره سخن به بهبودی حال می‌انجامد.

هم‌چنین با نیم نگاهی به ابیات آغازین قصیده بُرده *بوصیری* نیز، شاعر با یادآوری «ذی سلم»(نام دره‌ای در راه مکه) و نسیم فرحبخش اطراف کاظمه(نام محلی است) و حوادثی که در فراق یار رخ داده بود(یار در این قصیده، *حضرت رسول اکرم(ص)* است) بی‌قراری کرده و ناله و مویه سر می‌دهد و اشک‌ها جاری می‌سازد و بر آثار بازمانده از منزل ویرانه محبوب اشک می‌ریزد و اینگونه به اظهار عاشقی و هجران خود می‌پردازد:

أمَن تَذَكُّرِ جِيرانٍ بِذی سَلَم مَزَجتُ دمعًا جَرىَ مِن مُقلَةٍ بِدَمٍ

- آیا از یادکردن همسایگان ساکن در ذی سلم است، که اشکی جاری از مردمک چشم را، با خون درآمیخته‌ای؟

أم هَبَّتِ الرّیحُ مِن تِلقَا کاظِمة وَاَومَضَ البرقُ فی الظُلماءِ من اَضَمِ

- یا اینکه نسیمی فرح بخش از طرف کاظمه وزیده است و یا در تاریکی شب از کوه «اضم» نوری درخشیده است که این‌چنین گریه می‌کنی و اشک و خون را در هم آمیخته‌ای!

فَما لِعَینکَ اِن قُلتَ اَکففا هَمَتا وَما لقَلبِکَ اِن قُلتَ استفق بهمِ

- برای چشمت چه اتفاقی افتاده است؟ اگر به آن‌ها بگویی بس است وگریه نکنید، باز می‌گریند و دل تو را چه شده است؟ اگر به او بگویی آرام باش، ناشکیبا می‌شود.

اَیحسَبُ الصَّبُّ اَنَّ الحُبَّ منکتِمٌ ما بین منسجمٍ منه ومُضطَرِم

- آیا عاشق می‌پندارد که می‌توان عشق را میان اشک روان او و قلب سوزانش پنهان داشت؟

لَولَا الهَوی لم تُرِق دَمعًا علی طَلَل ولا اَرِقتَ لِذِکرِ البانِ والعَلَمِ

- اگر به واسطه عشق نبود، اشکی را بر آثار بازمانده از منزل ویرانه محبوب نمی‌ریختی و هم‌چنین به خاطر یادآوری درخت بان و کوه علم بی‌خواب نمی‌گشتی، و بیدار نبودی.

فکیفَ تُنکرُ حُبًّا بَعدَ ما شَهِدَت بِهِ علیکَ عُدولِ الدَّمعِ و السَّقَم

- پس چگونه می‌توانی عشقی را انکار کنی، بعد از آن که دو گواه عادل به ضرر تو شهادت داده است: یکی اشک و دیگری بیماری و ناتوانی جسم؟

وَاَثبَت الوَجدُ خَطّیِ عبرةٍ وضَنی مثلَ البهارِ علی خَدَّیک والعَنَم

- حال و شور عشق بر گونه‌هایت دو خط نهاده است: یکی سرخی اشکی خونین مثل میوه قرمزرنگ درخت عنم و دیگری خط زرد لاغری مانند گل زرد بهار که در فصل بهار به رنگ زرد می‌روید.

نَعم سَری طیفُ مَن اَهوَی فَاَرَّقَنی والحُبُّ یَعترضُ اللَّذاتِ بِالاَلَم

- آری درست است، خیال و آرزوی آن کسی که دوستش دارم شبانه به خوابم آمد و مرا بیدار کرد. عشق لذت‌های وصال را به درد و رنج و فراق از بین می‌برد و نابود می‌کند.

یا لائمی فی الهوی العُذری مَعذرةً مِنی اِلیکَ ولو اَنصَفتُ لم تَلُم

- ای سرزنش کننده من در عشق، پوزش مرا بپذیر زیرا اگر انصاف داشتی مرا به عشقی چون بنی عذره سرزنش نمی‌کردی.

عَدَتکَ حالی لاسری بمستترٍ عن الوَشاةِ ولا دائنی بمنحسم

- ای آنکه مرا در عشق بنی عذره سرزنش می‌کنی، و سرگذشتم را خوب می‌دانی، راز من نیز به دیگری رسیده و رازم از چشم سخن‌چینان پنهان نیست و دردم هم پایانی ندارد.

مَحَضتَنِی النُّصحَ لکن لست اسمعُهُ اِنَّ المُحِبَّ عن العُذّالِ فی صَمَمِ

- تو از سر خیر، مرا اندرز دادی و نصیحت کردی ولی نمی‌توانم آن را گوش دهم و بشنوم زیرا عاشق در برابر سرزنش کنندگان ناشنوا است.

انّی اتّهَمتُ نَصیحَ الشیب فی غَذَل و الشیبُ اَبعَدُ فی النُّصحِ عن التُّهَمِ

- همانا من ناصح و پنددهنده را، چون پیری و سفیدی موی سرم متهم کردم و نسبت ناروا به او دادم و حال آنکه پیری در اندرز و نصیحت از اتهام به دور است(بوصیری، ۱۳۸۹: ۵-۱).

اکنون با بررسی چند شعر دیگر از اشعار فارسی، نشانه‌ها و مضامین مشترک بیش‌تری بین فراقیه‌های عربی و فارسی می‌یابیم. *سعدی شیرازی* در این غزل زیبای خود، یکی از تأثیرگذارترین فراقیه‌ها را آورده است:

ای ساربان آهسته رو کآرام جانم می‌رود
وآن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او
گویی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون
پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود

محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان
کز عـشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
او می‌رود دامن کشان من زهر تنهایی چشان
دیگر مپرس از من نشان کز دل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم
چون مجمری پرآتشم کز سر دخانم می‌رود
با آن همه بیداد او وین عـــهد بی بنـیاد او
در سیـــنه دارم یاد او یا بر زبانـــم مـــی‌رود
بازآی و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین
کآشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود
شب تا سحر می نغنوم و اندرز کس می‌نشنوم
وین ره نه قاصد میروم کز کف عنانم می‌رود
گفتم بگریم تا ابل چون خر فرو ماند به گل
وین نیز نتـــوانم که دل با کاروانـــم می‌رود
صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من
گر چه نباشد کار من هم کار از آنم می‌رود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بی‌وفا
طاقت نمـی‌آرم جفا کار از فغانـم مـــی‌رود

(سعدی،۱۳۷۹: غزل ۲۶۸)

در این غزل *سعدی* با بکارگیری کلیدواژه‌های زیر بار معنایی و مضـامین فراقـی را در غزل خود گنجانده است:

ساربان، دلستان، آرام جان، مهجور، رنجور، بیچاره، نیشی دور از او، اسـتخوانم، ریـش درون، خون، آستان، محمل، کاروان، نشان، دامن کشان، زهر تنهایی، یار سرکش، عـیش ناخوش، مجمر پر آتش، دخان، بیداد او، عهد بی‌بنیاد، سـینه، یـاد او، بـاز آی، کاشـوب و

فریاد، شب، سحر، می‌نغنوم، قاصد، عنان از کف رفت، بگریم، ابل، گل، صبر، وصال، دلدار، رفتن جان، فغان، بی‌وفا، طاقت، جفاکار و ... .

این مضامین، حکایت از دوری و هجران محبوب دلستان و آرام جانی دارد که شاعر در فراقش می‌سوزد و ناله سر می‌دهد.

سعدی در اشعار بسیار دیگری از جمله در غزل ۴۵۰ دیوان خود نیز، با اشاره به همان نشانه‌ها از فراق محبوبش ناله و زاری سر داده است و چنان در این گریه و زاری مبالغه می‌کند که گویی دنیا به آخر رسیده است. وی در این غزل از دوری یار و هجران دائمی خود چنین شکوه سر داده است:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران — کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد — داند که سخت باشد قطع امیدواران

با ساربان بگویید احوال آب چشمم — تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت — گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد — از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران

چندین که برشمردم از ماجرای عشقت — اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل — بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

چندت کنم حکایت شرح اینقدر کفایت — باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران

(همان: غزل ۴۵۰)

نشانه‌هایی که سعدی در این غزل و اشعاری از این دست، در بیان فراق از آن‌ها بهره جسته، عبارت‌اند از: گریه، ابر، بهاران، ناله سنگ، روز وداع، یاران، شراب فرقت، قطع امیدواران، ساربان، احوال آب چشم، شتر، محمل، روز باران، آب حسرت، گریان، ماجرای عشق، جان به طاقت آمدن، دیر ماندن، اندوه دل، مهری، حکایت، غمگساران و ... .

این قبیل بیان ناله‌ها و مویه‌ها در بسیاری از فراقیه‌های عربی و فارسی دیده می‌شود و از مضامین پرکاربرد و مشترکات شعر دو زبان است.

لسان الغیب *خواجه حافظ شیرازی* نیز غزلی با ردیف مشکل "فراق" سروده است که تابلویی زیبا و هنرمندانه در شرح و بسط غم فراق است. او بارها در غزل‌های خود از دوری دوست، گله کرده است و در این غزل معروف نیز با ردیف فراق، بسیاری از مضامین و ترکیبات هجریه را به کار برده است.

زبان خامه ندارد سر بیان فراق — وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال — به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
سری که بر سر گردون به فخر می‌سودم — به راستان که نهادم بر آستان فراق
چگونه باز کنم بال در هوای وصال — که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق
کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی — فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق
بسی نماند که کشتیّ عمر غرقه شود — ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق
اگر به دست من افتد فراق را بکشم — که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق
رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب — قرین آتش هجران و هم‌قِران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شدست — تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
ز سوزِ شوق دلم شد کباب دور از یار — مُدام خون جگرمی خورم ز خوان فراق
فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق — به بست گردن صبرم به ریسمان فراق
به پای شوق گرین ره به سر شدی حافظ — به دست هجر ندادی کسی عنان فراق

(حافظ، ۱۳۶۹: غزل ۲۹۷)

شاعر در این غزل با وجود رعایت سادگی بیان و سلاست آن، از بکارگیری صنایع بدیعی غافل نمانده و چنان به سادگی و روانی از عهده این مهم برآمده است که انسان را به حیرت می‌اندازد. برای مثال تنها در همین یک چشمه از هنرنمایی او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. تکرار واژه فراق و شبکه مراعات نظیری قوی در مضامین هجر و دوری، بر تأثیرگذاری این غزل افزوده است. این شبکه معنایی در سه بیت زیر از این غزل بسیار قوی‌تر و هنرمندانه آورده شده است:

بیت چهارم: بال، هوای وصال، مرغ دل، پر ریختن مرغ دل، آشیان فراق.

بیت پنجم: بحر غم، گرداب، افتادن زورق، بادبان فراق.

بیت ششم: کشتی عمر، غرقه، موج شوق، بحر بیکران.

برخی کلیدواژگان و ترکیبات فراقی، در این غزل زیبا عبارت است از زبان خامه، بیان فراق، داستان فراق، دریغ، امید وصال، زمان فراق، آستان فراق، هوای وصال، مرغ دل، آشیان فراق، بحر غم، گرداب، زورق صبر، بادبان فراق، کشتی عمر، غرقه، موج شوق، بحر بیکران فراق، روز هجر، خان و مان فراق، رفیق خیل خیال، همنشین شکیب، وکیل قضا، ضمان فراق، سوز شوق، دل کباب، یار، خون جگر، خوان فراق، خون جگر، اسیر، چنبر عشق، گردن صبر، ریسمان فراق، پای شوق، دست هجر، عنان فراق.

تفاوتی که در نشانه‌های فراقی بالا با واژگان شاعران قبلی دیده می‌شود، گستردگی و تنوع آن‌هاست که این خود از قدرت مضمون‌آفرینی خواجه حکایت دارد. شاعر در این غزل سخن عشق و شکوه از هجر را آن‌چنان دل‌آزار می‌داند که حتی قلم هم سَرِ بیان آن ندارد و پس از بیان حرمان و دردهای فراق می‌گوید: اگر دستم به فراق برسد، او را خواهم کشت و سپس آرزو می‌کند خانمان فراق تیره و تار باد. *حافظ* اسارت در بند فراق را حاصل جبر زمانه و تقدیر می‌داند وگرنه همه اگر به اختیار خود باشند، به سوی وصال می‌روند و از هجر بیزارند. بنابراین در جبر فراق، صبورانه سر به ریسمان عشق می‌سپارد تا بلکه شکیبایی او را به وصال رهسپار کند.

خواجه حافظ در غزلی با مطلع زیر نیز به توصیف هجر خود ، مویه از دیدن آثار دیار یار، چگونگی گذران رنج غربت، دوری از دیار و یار و شوق وطن، چنین سروده است:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم — به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار — که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب — مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

(همان: غزل ۳۳۳)

و نیز در این غزل:

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس — زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار — دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آن چنان در هوای خاک درش — می‌رود آب دیده‌ام که مپرس

(همان: غزل ۲۷۰)

امیر خسرو دهلوی نیز با نشانه‌ها و کلیدواژگان مشابه همچون دیگر شاعران غزل‌سرا، از فراق و هجران سخن به میان آورده است.

وی دل خود را همچون جرس آویخته به گردن شتر یار می‌داند که هرجا رود همراه اوست و صدای زنگ کاروان را همچون ناله و فریادهای دل خود در فراق یار می‌داند. تصویر دور شدن یار در ذهن این شاعر نیز همچون شاعران بادیه‌نشین عرب است که یار در محمل نشسته با کاروان شتر می‌رود، صدای جرس و عوعوی سگ همراه کاروان هم تا مسافت‌ها دور شدن یار، گوش شاعر عاشق را آزرده است. گاه شاعر خود را آن قدر در برابر یار خوار می‌کند که خود را طفیل سگ کاروان وی می‌بیند تا وقتی یار سگ را خطاب کند، او پیش رود!

امیر خسرو دهلوی نیز چون *سعدی* از ساربان می‌خواهد کجاوه یار را فرود آورد مبادا شتر وی در اشک فراوان شاعر، در گِل نشیند. شاعر بعد از مرگ خود نیز اشک چشمش را سفیر رفتن نزد دوست و غبارروبی از منزلگاه او می‌کند؛ حتی از باد می‌خواهد تا آه حسرت او را نزد یار سفرکرده‌اش بَرَد شاید گرد راه، از رخسار وی بزداید. شاعر در فراق یار جان در بدن ندارد و مرگ خود را با رفتن یار، عیان می‌بیند. بنابراین از ساربان می‌خواهد تا ناقه یار را سر برگرداند و وی را به او باز رساند. *امیر خسرو* در وصف غم فراق یار خود، از این کلیدواژه‌ها بهره گرفته است:

«بت محمل نشین، بار، تند راندن، جمازه، نفیر و ناله، آواز جرس، محمل، شتربان، آب چشم، درگِل فروماندن، جانان، زمام، وادی، سیلاب چشم، باد، گَرد، ویرانه، ناقه، سگ، ساربان، خروش اشتر، بار گران، کاروان دل».

شیخ بهایی هم از فراق و دوری محبوب فریاد و فغان سر می‌دهد و خواستار دیدار وی است اما این بار او خود قدم رنجه کرده و سوار بر ناقه رهسپار دیار یار است. شوق لقای دلدار، آتشی در جانش افکنده و بیقرارش کرده است. بر خلاف دیگر شاعران که خواهان توقف کاروان هستند، وی چون خود در سفر به دیار یار است از ساربان می‌خواهد که شب و روز پیوسته کاروان را پیش برد تا او زودتر به مقصد و کعبه حضور دوست برسد. وی راحت و آسایش را شایسته عشقبازان نمی‌داند و دیده و سینه خود را اشک بار و افگار می‌خواهد. او نیز چون *خواجه حافظ* که با شوق کعبه از خار مغیلان، غم

نمی‌خورد(دیوان: غزل ۲۵۵). سنگ و خار بیابان را، با شوق زیارت دوست مانند موی سنجاب و قاقم نرم می‌داند. وی برای رسیدن به کعبه مقصود، با اشک خونین چشم خود غسل می‌کند تا برای زیارت آن جایگاه مقدس، مُحرم شود.

بهایی در این وادی هیچ‌گونه خرده و سرزنشی را نمی‌پذیرد و معتقد است آن خرده‌ها را باید بر هوشیاران بی‌درد گرفت. او بر تصمیم خود باقی است حتی اگر در این راه فنا و سرنگون شود. در فال او عشق و مستی رقم خورده و او هنگام شک و تردیدهای خود، بارها استخاره زده اما باز هم فال او، همان ثبات و مستی در عشق آمده است.

این شاعر پربها، با بهره‌گیری از کلیدواژگانی که *امرؤالقیس* و *بوصیری*، *امیر معزی*، *سعدی* و دیگران در فراق‌نامه‌های خود به کار برده‌اند، شوق لقای دلدار را بعد از دوری و هجران طاقت‌فرسا آرزو می‌کند:

آتش به جانم افکند، شوق لقای دلدار — از دست رفت صبرم، ای ناقه! پای بردار
ای ساربان خدا را پیوسته متصل ساز — ایوار را به شبگیر، شبگیر را به ایوار
در کیش عشقبازان، راحت روا نباشد — ای دیده اشک می‌ریز، ای سینه باش افگار
هر سنگ و خار این راه، سنجاب دان و قاقم — راه زیارت است این، نه راه گشت بازار
با زائران محرم، شرط است آنکه باشد — غسل زیارت ما، از اشک چشم خونبار
ما عاشقان مستیم، سر را ز پا ندانیم — این نکته‌ها بگیرید، بر مردمان هشیار
در راه عشق اگر سر، بر جای پا نهادیم — بر ما مگیر نکته، ما را ز دست مگذار
در فال ما نیاید جز عاشقی و مستی — در کار ما بهائی کرد استخاره صد بار

(شیخ بهایی،۱۳۶۱، غزل ۱۲)

واژگان کلیدی که *شیخ بهایی* در این غزل به کار برده است، عبارت‌اند از آتش، شوق لقا، دلدار، صبر، ناقه، ساربان، ایوار، شبگیر، دیده، اشک، سینه ، افگار، سنگ، خار، راه، زائران، زیارت، اشک چشم، عاشقان مست، فال، عاشقی، استخاره.

نتیجه بحث

یکی از مضامین کلیدی ادبیات غنایی، مضمون فراق است؛ به گونه‌ای که کم‌تر شعری غنایی می‌توان یافت که به آن نپرداخته باشد. شاعران در بیان عواطف، هر یک زبانی خاص خود دارند اما گاه تصاویر و الفاظی خاص، سینه به سینه و دهان به دهان می‌گردد

و پرکاربردتر می‌شود و به عنوان بن‌مایه فکری مشترک، در فضای ادبی چند دوره می‌ماند.

با مطالعه و تحلیل و تطبیق فراقیه‌های فارسی و عربی، مضامین مشترکی بین آن‌ها می‌یابیم که بیانگر تأثیر متقابل شاعران این دو زبان از هم است. البته فضای بیابانی و پیمودن راه با ناقه و گریه بر ربع و اطلال و دمن، تحفه اندیشه شاعران عرب‌زبان و یا ره‌آورد شاعران پارسی‌گویی است که همسفر واقعی یا خیالی عاشقان بادیه‌پیما بوده‌اند. مضامینی چون هجر، ناقه، ساربان، یار، دیار، محمل، شتر،کاروان، وادی، اشک، گریه، آه، غم،آتش، و منزل از پر بسامدترین واژه‌های اشعار فراقی است. این مقاله فقط یک اشاره و آغاز است برای رهپویان تازه نفسی که پویش و پژوهش را یار و دیار خود می‌دانند.

کتابنامه

ترجانی زاده، احمد. ۱۳۸۲ش، **شرح معلقات سبع**، با مقدمه و تعلیقات جلیل تجلیل، تهران: سروش.
حافظ، شمس الدین محمد. ۱۳۶۹ش، **دیوان**، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: انتشارات زوار.
دهلوی امیر خسرو. ۱۳۸۰ش، **دیوان**، با مقدمه و اشراف محمد روشن، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
سعدی شیرازی، مصلح الدین. ۱۳۷۹ش، **کلیات**، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
شمیسا، سیروس. ۱۳۸۱ش، **شاهدبازی در ادبیات فارسی**، تهران: نشر فردوس.
الصنهاجی البوصیری، محمد بن سعید. ۱۳۸۹ش، **قصیده برده**، ترجمه محمدرضا عادل، آستان قدس رضوی(به نشر)، چاپ اول.
صورتگر، لطفعلی. ۱۳۸۴ش، **منظومه‌های غنایی ایران**، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
عاملی بهایی، بهاءالدین محمد. ۱۳۶۱ش، **کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی**، مقدمه به قلم سعید نفیسی، ج۱، تهران: نشر چکامه.
نیشابوری امیر معزی. ۱۳۸۵ش، **کلیات دیوان**، به تصحیح و شرح محمدرضا قنبری، تهران: زوّار.

مقالات

معروف، یحیی و حاتمی پروین. پاییز و زمستان ۱۳۹۲ش، «**بررسی تطبیقی غم فراق در غزلیات سعدی و شاب الظریف**»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۵، شماره ۹.